

دسته‌بندی نظریه‌های توجیه معرفت‌شناختی

دکتر عبدالرسول کشفی*

چکیده

«توجیه» یکی از اجزای سه‌گانه تعریف یا تحلیل سه جزئی معرفت (باور صادق موجه) است. بر مبنای این تعریف، باور صادق (رأی درست یا نظر مطابق با واقع) آن‌گاه معرفت است که موجه (مُدکَل) باشد. نظریه‌های توجیه، بر مبنای نوع دیدگاه معرفت‌شناسان در باب ارتباط باور با اراده، به دو گروه وظیفه‌گروانه و ناوظیفه‌گروانه تقسیم می‌شوند. نظری وظیفه‌گرویی به بینه‌جویی و درون‌گرویی، و ناوظیفه‌گرویی به برون‌گرویی در توجیه می‌انجامد. درون‌گرویی به مبنای‌گرویی و انسجام‌گرویی، و برون‌گرویی به وثاقت‌گرویی و طبعیت‌گرویی تقسیم می‌شوند. مقاله حاضر می‌کوشد ضمن تبیین فرایند شکل‌گیری نظریه‌های گوناگون در باب توجیه معرفت‌شناختی، به ارائی دسته‌بندی‌ای از این نظریه‌ها بپردازد.

واژگان کلیدی

توجهی معرفت‌شناختی؛ برون‌گرویی؛ درون‌گرویی؛ مبنای‌گرویی؛ انسجام‌گرویی؛ وثاقت‌گرویی؛ طبعیت‌گرویی.

a_kashfi@yahoo.com

* استادیار دانشگاه شیراز

مقدمه

فیلسوفان «معرفت»^۱ را «باور صادق موجّه»^۲ تعریف می‌کنند. چون این تعریف شامل سه جزء است. به تعریف (یا تحلیل) سه جزئی^۳ معرفت معروف است. بر مبنای این تعریف فاعل شناسایی (S) به گزاره (P) وقتی معرفت دارد که:

۱. S به P باور داشته باشد (B_{SP})؛

۲. P صادق باشد (P)؛

۳. باور S به P موجّه باشد (J_{SP}).

در توضیح این تعریف باید گفت: نمی‌توان مدعی معرفت به گزاره‌ای بود و به آن باور یا عقیده نداشت. مثلاً نمی‌توان گفت که «می‌دانم اورست بلندترین قلع روی زمین است، اما آن را باور ندارم». به بیان دیگر، فهم عرفی^۴ ادعای معرفت به یک گزاره و باور نداشتن آن را متناقض می‌یابد و نیز وقتی می‌توان مدعی معرفت به یک گزاره بود که آن گزاره صادق باشد، باور کاذب معرفت نیست. از سوی دیگر، باور صادق به تنهایی نیز، معرفت نیست. باور صادق وقتی معرفت است که موجّه، یعنی مدلل (دارای دلیل) باشد: فهم عرفی باور صادق بدون دلیل را معرفت نمی‌داند؛ به بیان دیگر، حدس درست معرفت نیست؛ مثلاً اگر به سبب کوتاهی خطوط کف دست کسی پیش‌بینی کنیم که عمر او کوتاه است و اتفاقاً کوتاه هم باشد، این باور گرچه صادق است، معرفت نیست؛ زیرا ربطی منطقی میان اندازه خطوط کف دست و طول عمر وجود ندارد. از این رو، این باور، موجّه (مدلل) نیست. اما اگر به جای خطوط کف دست به بیماری کشنده‌ای استناد کنیم که او به آن مبتلاست، آن‌گاه می‌توان گفت باور ما موجّه است و به کوتاهی عمر او معرفت داریم. در نوشتار حاضر توجیه و نظریات مختلف آن را بررسی می‌کنیم.

۱. اراده‌گروی^۵ و نااراده‌گروی^۶

از آنجا که مفهوم توجیه پیوندی وثیق با مسأله ارادی یا غیرارادی بودن باور دارد، پیش از پرداختن به ماهیت توجیه به این مسئله می‌پردازیم.

معرفت‌شناسان در باب ربط و نسبت باور^۷ با اراده^۸ دو گروه اند: «اراده‌گر وان» و «نااراده‌گروان».

اراده‌گروان معتقدند که باور تحت مهار اراده و اختیار آدمی است، اما نااراده‌گروان آن را بیرون از مهار اراده و اختیار می‌دانند. متفکرانی مانند هیوم،^۹ گلدمن^{۱۰} و پلنتینگا^{۱۱} نااراده‌گرا، و اندیشمندانی مانند دکارت،^{۱۲} لاک،^{۱۳} کلفورد،^{۱۴} جیمز^{۱۵} و چیزم^{۱۶} اراده‌گرایند. اراده‌گروی، خود، دو قسم است: «اراده‌گروی مستقیم»^{۱۷} و «اراده‌گروی غیرمستقیم»^{۱۸}.

۱-۱. اراده‌گروی مستقیم

بر مبنای اراده‌گروی مستقیم، باور تحت مهار مستقیم و بی‌واسطه اراده است؛ به این معنا که آدمی می‌تواند با اراده و اختیار خویش، مستقیماً و بی‌واسطه:

۱. باوری را در خود پدید آورد؛

۲. از پدید آمدن باوری در خود مانع شود؛

۳. باوری پیشین را در خود بزدايد.

اراده‌گروان مستقیم، خود، دو دسته اند: دسته ای اراده‌گر وی را کلی، و جهان‌شمول^{۱۹} و جمعی آن را جزئی و منطقه‌ای^{۲۰} می‌دانند. دسته اول تمامی باورها را تحت مهار مستقیم اراده می‌دانند و دسته دوم معتقدند که تنها بعضی باورها چنین اند و آن‌ها باورهایی‌اند که بی‌ی^{۲۱} کافی بر صدق آن‌ها در اختیار نباشد. در میان متفکران دکارت و کرکگور^{۲۲} به دسته اول، و لاک، جیمز و چیزم به دسته دوم تعلق دارند.

۲-۱. اراده‌گروی غیرمستقیم

بر اساس اراده‌گروی غیرمستقیم چون باور فعل^{۲۳} محسوب نمی‌شود، از این رو، تحت مهار مستقیم و بی‌واسطه اراده و اختیار نیست. در عین حال، مجموعه ای از عوامل در پیدایش یا وازنش باورها دخیل‌اند که پاره ای از این عوامل از افعال ارادی - اختیاری انسان محسوب می‌شوند؛ مثلاً جستجو برای یافتن بینه‌ای جدید یا دقت در بینه‌های موجود از فعل‌های ارادی مؤثّر در تولید یا در وازنش یک باورند. انسان می‌تواند با مهار

عوامل یادشده در روند تولید یا واژنش باورها مؤثر باشد، و به بیان دیگر، باورها را به صورتی غیرمستقیم تحت مهار اراده و اختیار خود داشته باشد.

اخلاق باور^{۲۴} ریشه در اراده‌گر وی (مستقیم یا غیرمستقیم) دارد. بر مبنای اراده‌گرایی، چون باور تحت مهار مستقیم یا غیرمستقیم اراده و اختیار آدمی است، از این رو، مانند همه افعال ارادی اختیاری دیگر مشمول احکام اخلاقی است؛ هم می‌توان احکام اخلاقی سکولار (خوب و بد، درست و نادرست، و...) و هم احکام اخلاقی دینی (پسند یا ناپسند خداوند بودن و...) را به آن نسبت داد. ارادی دانستن باور به دیدگاه «وظیفه‌گروانه»^{۲۵} در مسلخ توجیه و غیرارادی دانستن آن به دیدگاه «ناوظیفه‌گروانه»^{۲۶} می‌انجامد.

۲. توجیه

بر مبنای تعریف (یا تحلیل) سه‌جزئی معرفت (باور صادق موجه)، آنچه معرفت را از رأی مطابق با واقع (رأی درست، حدس صائب^{۲۷}) متمایز می‌سازد، وجود مؤید صدق در یکی و عدم آن در دیگری است. معرفت باور صادقی است که برای صدقش مؤید دارد، در حالی که حدس صائب مؤید صدق ندارد و فقط یک باور صادق است. مؤید صدق باور را توجیه می‌نامند. به مثال‌های زیر توجه کنید:

حسن مبتلا به بیماری اسکیزوفرنی است. او تصور می‌کند که همیشه کسی در تعقیب اوست. وی دیشب در مسیر برگشت به خانه نیز همین تصور را داشت و اتفاقاً برادرش، علی، که نگران حال او بود، او را تعقیب می‌کرد.

احمد فردی آرزوآندیش است. او چندی پیش در بانکی حساب پس‌انداز باز کرد. احمد بر این باور بود که جایزه اول این بانک را خواهد بود. امروز نتایج قرعه‌کشی حساب‌های پس‌انداز این بانک اعلام شده است و اتفاقاً نام احمد در رأس برندگان این بانک است.

در مثال‌های بالا هم حسن و هم احمد، هر دو، رأی و نظری مطابق با واقع (صادق) دارند. هم حسن در این باور که کسی در تعقیب اوست، صادق است و هم احمد در برنده شدنش در بانک. اما هیچ‌یک از این دو باور مؤید صدق ندارند. باور

حسن از بیماری او ناشی می‌شود و باور احمد در حدس خوشبینانه او ریشه دارد. از این رو، این دو باور موجه نیستند و در نتیجه معرفت به حساب نمی‌آیند. توجیه یا مؤیج صدق ویژگی‌ای است که با افزوده شدنش به رأی درست (باور صادق)، آن را به معرفت تبدیل می‌کند.

۲-۱. توجیه وظیفه‌گروانه^{۲۸} و توجیه ناوظیفه‌گروانه^{۲۹}

توجیه در معنای ناوظیفه‌گروانه‌اش فقط مؤید صدق باور است، در حالی که در معنای وظیفه‌گروانه‌اش، افزون بر مؤید صدق بودن، در بر دارنده نوعی وظیفه یا الزام نیز است. توجیه وظیفه‌گروانه چنین تعریف می‌شود:

فاعل شناسایی s در باور به گزاره p آن گاه موجه است که از هیچ وظیفه یا الزام معرفتی در فرایند باور به p تخطی نکرده باشد.

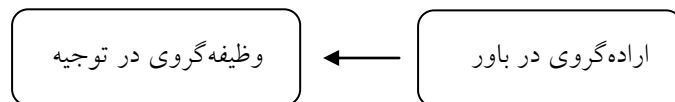
به بیان دیگر، ظهور موجه آن است که فرد به لحاظ معرفتی مجاز به داشتن آن باشد و یا هیچ اصل و قانون معرفتی او را از داشتن آن باور منع نکند. توجیه معرفتی در معنای وظیفه‌گروانه‌اش شبیه توجیه اخلاقی^{۳۰} است. توجیه اخلاقی را چنین تعریف می‌کنند:

شخص x در انجام عمل a آن گاه به لحاظ اخلاقی موجه است که در انجام a از هیچ وظیفه یا الزام اخلاقی^{۳۱} تخطی نکرده باشد.

و به بیان دیگر، فعل موجه آن است که فرد به لحاظ اخلاقی مجاز به انجام آن باشد و یا هیچ اصل و قانون اخلاقی او را از انجام آن فعل منع نکند.

روشن است که آن گاه از توجیه یا عدم توجیه اخلاقی یک فعل می‌توان سخن گفت که آن فعل ارادی-اختیاری باشد، به بیان دیگر، پیش‌فرض توجیه اخلاقی یک فعل، ارادی-اختیاری بودن آن است. به همین ترتیب، آن گاه از توجیه یا عدم توجیه معرفتی وظیفه‌گروانه باور می‌توان سخن گفت که باور، فعلی ارادی-اختیاری باشد. به بیان دیگر، پیش‌فرض توجیه معرفتی وظیفه‌گروانه باور، ارادی-اختیاری بودن آن است.

از آن چه گفته شد، می توان نتیجه گرفت که اراده گروی در باور مستلزم وظیفه گروی در توجیه است و به بیان دیگر، آنان که باور را فعلی ارادی- اختیاری می دانند، در ناحیه توجیه وظیفه گرا هستند.



۳. وظایف و الزامات معرفتی

در تعریف توجیه معرفتی وظیفه گروانه گفتیم که فرد آن گاه موجه است که از هیچ وظیفه یا الزام معرفتی (ناظر به معرفت) تخلفی نکرده باشد. همان طور که افعال ارادی- اختیاری انسان مشمول وظایف و الزامات اخلاقی اند، در ناحیه شناخت نیز باورهای انسان مشمول وظایف و الزاماتی اند که آنها را وظایف و الزامات معرفتی می نامند. معرفت شناسان مبنای وظایف و الزامات معرفتی را دو وظیفه و الزام زیر می دانند:

۱. حقیقت جویی؛

۲. خطاگریزی.

وظایف و الزامات معرفتی دیگر از این دو وظیفه و الزام ناشی می شوند. گرچه در میان معرفت شناسان اراده گرا در شمار و ماهیت وظایف و الزامات معرفتی اختلاف نظر است، اما همه بر یک الزام معرفتی دیدگاه واحدی دارند و آن اینکه: باوری را باید پذیرفت که بینه^{۳۲} کافی بر صدق آن در اختیار باشد. این دیدگاه را «بینه جویی»^{۳۳} می نامند. بر مبنای بینه جویی توجیه وظیفه گروانه چنین تعریف می شود:

فاعل شناسایی s در باور به گزاره p آن گاه موجه است که اگر، و فقط اگر، بینه کافی در تأیید صدق آن باور در اختیار داشته باشد.

نظریه بینه جویی اولین بار به وسیله جان لاک مطرح شد و بعدها مورد تأیید فیلسوفانی مانند ویلیام جیمز و در دوران حاضر، رودریک چیزم قرار گرفت (Chisholm, 1977, pp.16-86).

۴. ماهیت بیّنه

به مثال‌های زیر توجه کنید:

در اتاقی هستیم که فضای بیرون را نمی‌توانیم ببینیم، از خیس بودن لباس تازه‌واردان، چتر همراه آنان و صدای رعد پی می‌بیم به اینکه باران می‌بارد. از دو گزاره «هر انسانی فانی است» و «سقراط انسان است»، درمی‌یابیم که: «سقراط فانی است».

در هر دو مثال بالا، بیّنه (مبنا^{۳۴} یا دلیل^{۳۵}) مجموعه‌ای از چند باور است: در مثال اول باور به سه گزاره «لباس تازه‌واردان خیس است»، «تازه‌واردان یا خود چتر دارند» و «صدای رعد می‌آید»، بیّنه یا مبنا یا دلیلی بر این باور است که «باران می‌بارد».

در مثال دوم باور به دو گزاره «هر انسانی فانی است» و «سقراط انسان است»، بیّنه یا مبنا یا دلیلی است بر این باور که: «سقراط فانی است».

در اینکه یک باور یا مجموعه‌ای از باورها بتوانند برای باوری دیگر بیّنه یا دلیل باشند، اختلافی میان معرفت‌شناسان نیست. در هر دو مثال گفته‌شده چند باور بیّنه یا دلیل برای باوری دیگرند. پرسش مهم در اینجا این است که آیا بیّنه منحصر به باور است (فقط باورها می‌توانند بیّنه یا دلیل باشند)؟ یا اینکه شامل حالات نفسانی دیگر مانند ادراک حسّی، حافظه، گواهی و... نیز می‌شود؟ مثلاً، آیا می‌توان گفت بیّنه من بر این باور که میزی روبه‌روی من است، ادراک حسّی من از آن است؟ و یا بیّنه من بر این باور که در فلان مدرسه درس خوانده‌ام، حافظه من است؟ و یا بیّنه من بر این باور که دوستم، حسن، از مسافرت بازگشته است، گواهی دوستم، احمد، از آن است؟ اگر بیّنه شامل حالات نفسانی دیگر است، این حالات، دقیقاً، کدام حالات‌اند؟

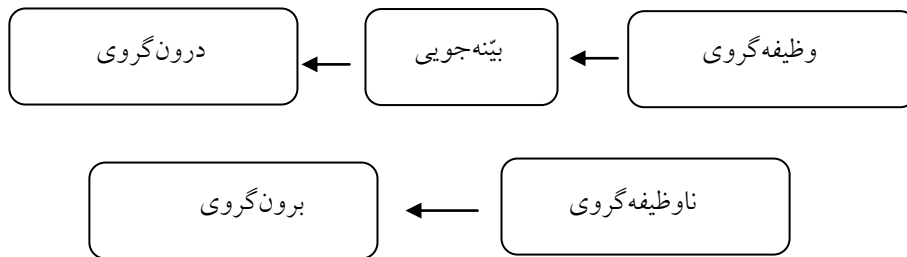
بعضی معرفت‌شناسان بیّنه را منحصر به باور می‌دانند. بونژور در این باره چنین استدلال می‌کند (Feldman, 1992, pp.119-122):

بیّنه باور را موجّه می‌کند. آنچه، خود، موجّه است، می‌تواند سبب موجّه شدن باور باشد. تنها باور است که می‌تواند موجّه باشد (موجّه بودن فقط صفت باور است). در نتیجه بیّنه فقط باور است.

ارنست سوسا^{۳۶} بر آن است که، افزون بر باورها، تجربفحسی نیز می تواند بیینه باشد. او در این راستا بعضی باورها را باورهای پایه^{۳۷} می نامد و آن را باورهایی تعریف می کند که از طریق ادراک حسی موجّه می شوند، و نه از طریق باورهای دیگر (Feldman, 1992, pp.119-122).

«ون کلیو»^{۳۸} اساس دیدگاه سوسا را می پذیرد و در باره توجیه چنین تحلیل می کند که باور گاه از طریق «تسری توجیه»^{۳۹} موجّه می شود و گاه از طریق «ایجاد توجیه»^{۴۰}. باورهای موجّه توجیه را به باورهای دیگر تسری می دهند و تجربه های حسی توجیه را در باورها ایجاد می کنند؛ مثلاً، باور من به اینکه «سقراط فانی است»، مبتنی بر دو باور «هر انسانی فانی است» و «سقراط انسان است»، است. دو باور اخیر هر دو موجّه اند. این دو باور توجیه را به باور «سقراط فانی است»، تسری می دهند. و باور به اینکه «میزی روبه روی من است»، مبتنی بر تجربفحسی من از آن است. این تجربه توجیه را در این باور پدید می آورد.

وظیفه گروی به بیینه جویی، و بیینه جویی به دیدگاه درون گروی^{۴۱}، و ناوظیفه گروی^{۴۲} به دیدگاه برون گروی در توجیه می انجامد.



۵. درون گروی و برون گروی

توجیه دارای دو شاخه «درون گروی» و «برون گروی» است. پیشتر گفتیم که توجیه یا مؤید صدق ویژگی ای است که با افزوده شدن به رأی درست (باور صادق) آن را به معرفت تبدیل می کند. اگر این امر را ذهنی و آگاهی فاعل شناسایی به آن را لازم بدانیم، دیدگاهمان نسبت به توجیه دیدگاهی درون گروانه است و اگر آن را امری بیرون از

ذهن بدانیم و آگاهی از آن را لازم نشمریم، در این صورت، دیدگاهی برون‌گروانه نسبت به توجیه داریم.

بر مبنای دیدگاه درون‌گروی، فاعل شناسایی s در باور به گزاره p آن‌گاه موجّه است که واجد بینه یا دلیل یا مبنا به سود آن باور باشد.

واجد بینه بودن به معنای دسترسی داشتن^{۴۳} به بینه است و دسترسی داشتن به بینه، یعنی اینکه فاعل شناسایی بتواند به آن آگاه باشد، و در صورتی که از او از مبنای باورش پرسیده شود، بتواند آن را بیان کند و آن را به عنوان مقدمه در اثبات صدق باور خود به کار گیرد.

درون‌گروی دارای دو تقریر است: اکثری^{۴۴} و اقلی^{۴۵}. بر مبنای تقریر اکثری، آگاهی صاحب معرفت از بینه باید بالفعل باشد و بر اساس تقریر اقلی آگاهی بالقوه کافی است؛ صاحب معرفت باید بتواند با تمرکز فکری بینه را به یاد آورد.

درون‌گروی دیدگاهی کهن در تاریخ فلسفه است. از زمان افلاطون تا دوران معاصر بیشتر فیلسوفان درون‌گرو بوده‌اند. توماس آکوینی^{۴۶}، دکارت، لاک، از فیلسوفان پیشین، راسل^{۴۷}، چیزم، لِرر^{۴۸} از معرفت‌شناسان معاصر از حامیان این نظریه محسوب می‌شوند.

برون‌گروی در ربع آخر قرن بیستم در تقابل با درون‌گروی و در پاسخ به معضلات آن مطرح شد. بر مبنای دیدگاه برون‌گروی، فاعل شناسایی در موجّه بودنش به یک باور مُلزم به داشتن بینه یا دلیل برای آن نیست. توجیه در این دیدگاه به عواملی بیرون از فاعل شناسایی مرتبط است.

۵-۱. نظریه‌های درون‌گروی

درون‌گروی دو نظریه مهم «مبناگروی»^{۴۹} و «انسجام‌گروی»^{۵۰} دارد:

۵-۱-۱. مبناگروی

در نظریه «مبناگروی» مجموعه باورهای آدمی به یک ساختمان تشبیه می‌شود: همان طور که یک ساختمان دارای دو قسمت زیربنا (پایه) و روبنا (غیرپایه) است و روبنا به

زیربنا متکی است، مجموعه باورهای انسان نیز چنین است؛ بعضی باورها زیربنا (پایه) اند و پاره‌ای دیگر روبنا (غیرپایه) و روبناها (غیرپایه‌ها) به زیربناها (پایه‌ها) متکی‌اند. مبنای گروهی دارای سه اصل است: ۱. باورهای انسان دو قسم‌اند: پایه^{۵۱} و غیرپایه^{۵۲}، ۲. توجیه باورهای غیرپایه، مستقیم یا غیرمستقیم، از طریق باورهای پایه است، ۳. توجیه باورهای پایه از طریق هیچ باوری (پایه یا غیرپایه) نیست. باور پایه چنین تعریف می‌شود:

یک باور آن‌گاه پایه است که اگر و فقط اگر بر هیچ کدام از باورهای یک شخص متکی نباشد.

از آنجا که در مبنای گروهی، توجیه باورهای غیرپایه از طریق باورهای پایه است، باورهای پایه خود باید موجه باشند. مبنای گروهی باورهای پایه را سه قسم «بدیهیات ذاتی»،^{۵۳} «بدیهیات حسّی»^{۵۴} و «بطال‌ناپذیرها»^{۵۵} می‌داند.

باورهای بدیهی ذاتی باور به گزاره‌هایی‌اند که اگر کسی آن گزاره‌ها را بفهمد، گریزی از باور به آن‌ها ندارد. فهم این گزاره‌ها مستلزم موجه بودن باور به آن‌هاست (توجیه آن‌ها مبتنی بر چیزی جز فهم آن‌ها نیست). حقایق ساده منطقی و ریاضی چنین‌اند، مثلاً این حقیقت منطقی که: «چمن سبز است و یا نیست» و یا این حقیقت ریاضی که «یک به علاوه یک مساوی با دو است».

بدیهیات حسّی باور گزاره‌هایی‌اند که تجربه حسّی بی واسطه و مستقیم فاعل شناسایی توجیه‌کننده آن‌هاست؛ مثلاً تجربه حسّی من (دیدن و لمس کردن من) از کتاب روبه‌رویم توجیه‌کننده این گزاره است که «کتابی روبه‌روی من است».

گزاره‌های بطلان‌ناپذیر آن‌هایی‌اند که خطای فاعل شناسایی در باور به آن‌ها منطقیّاً مُحال باشد؛ گزاره‌هایی مانند «نمک را شور می‌یابم» یا «خود را گرسنه می‌یابم»، گزاره‌هایی بطلان‌ناپذیرند. این گزاره‌ها گرچه کذبشان منطقیّاً مُحال نیست، در عین حال منطقیّاً مُحال است که شخص در باور به آن‌ها بر خطا باشد؛ مثلاً مُحال است که کسی گزاره «نمک را شور می‌یابم» را باور کند و در عین حال، این گزاره کاذب باشد (او نمک را شور نیابد) و یا گزاره «خود را گرسنه می‌یابم» را بپذیرد و در عین حال، این گزاره کاذب باشد (او خود را گرسنه نیابد).

در نظریه میناگروی، استنتاج گزاره‌های غیرپایه از پایه از طریق استدلال صورت می‌گیرد. استدلال رابطه‌ای یکسویه است (غیرپایه‌ها از پایه‌ها استنتاج می‌شوند و نه بر عکس). استدلال دو قسم است: قیاس و استقراء. قیاس استدلال از کلی به جزئی و استقراء استدلال از جزئی به کلی است. در دانش‌های عقلی استدلال مورد استفاده استدلال قیاسی، و در دانش‌های تجربی، استقراء است.

۵-۱-۱-۱. میناگروی خطاناپذیر (سنتی)

میناگروی دارای دو شاخه «خطاناپذیر» و «خطاپذیر» است. میناگروی خطاناپذیر (سنتی) باورهای پایه را خطاناپذیر می‌داند. این نوع میناگروی نظریه غالب در میان فیلسوفان دوران باستان، قرون وسطی، و جدید است. افلاطون و ارسطو در یونان باستان؛ توماس آکویناس در قرون وسطی؛ و دکارت، لاک و هیوم در عصر جدید از حامیان این نظریه محسوب می‌شوند. آلوین پلنتینگا، معرفت‌شناس معاصر، میناگروی سنتی را دو نوع می‌داند:

۱. میناگروی سنتی باستانی - قرون وسطایی؛^{۵۶}

۲. میناگروی سنتی جدید.^{۵۷}

از دیدگاه پلنتینگا میناگروی سنتی پیش از دکارت «باستانی - قرون وسطایی» و میناگروی دکارت و فیلسوفان بعد از او «جدید» است (Plantinga, 1974, pp.461-463). به اعتقاد او در میناگروی سنتی باستانی - قرون وسطایی باورهای پایه دو قسم «بدیهیات ذاتی» و «بدیهیات حسّی» است.

در میناگروی سنتی جدید که با دکارت آغاز می‌شود، بدیهیات حسّی جای خود را به بطلان‌ناپذیرها می‌دهند. در این شاخه از میناگروی باورهای پایه بدیهیات ذاتی و بطلان‌ناپذیرها هستند. از دیدگاه دکارت از آنجا که حس به جهت خطاهایش قابل اعتماد نیست، گزاره‌های بدیهی حسّی خطاپذیرند و باور به آن‌ها نمی‌تواند باور پایه محسوب شود. اما اگر این گزاره‌ها با گزاره‌هایی جایگزین شوند که حاکی از تجارب ذهنی بی‌واسطه ما از عالم خارج (یا درون) باشند، باور به آن‌ها می‌تواند به جهت بطلان‌ناپذیر بودنش، باور پایه محسوب شود (Plantinga, 1975, pp.461-463).

۵-۱-۱-۱-۲. مبنای گروهی خطاپذیر

مبنای گروهی خطاپذیر از زمان توماس رید^{۵۸} شروع شد. به جهت مشکلاتی که مبنای گروهی سنتی با آن مواجه بود، رید شرط خطانپذیری را از باورهای پایه برداشت. تفکر رید در نیمه دوم قرن بیستم به وسیله متفکرانی مانند دی.ام. آرمسترانگ،^{۵۹} رُدریک چیژم، ویلیام آلستون^{۶۰} و رابرت آدی^{۶۱} مورد تأیید واقع شد. به این نوع مبنای گروهی، مبنای گروهی تعدیل شده یا حداقلی^{۶۲} نیز گفته می‌شود.

۵-۱-۲. انسجام گروهی

انسجام ارتباط دوسویی^{۶۳} یک باور با مجموعه ای از باورهاست. در نظریه مبنای گروهی باورهای بطلان‌ناپذیری، بدیهیات ذاتی و بدیهیات حسنی خودموجه‌اند^{۶۴} و باورهای دیگر با ابتدای بر آن‌ها موجه می‌شوند، اما در انسجام گروهی هیچ باوری خودموجه نیست بلکه ارتباط دوسویی یک باور با مجموعه‌ای از باورهاست که سبب توجیه آن باور است، به بیان دیگر، فاعل شناسایی S، آن گاه در باور به گزاره P موجه است که، اگر و فقط اگر، باور P با مجموعه‌ای از باورها رابطه‌ای دوسویه داشته باشد. شبکه تارهای عنکبوت مدلی مناسب برای این نظریه است. ارتباط دوسویی باورهای موجه آدمی با یکدیگر، مانند ارتباط دوسویی نقاط تقاطع تارها با یکدیگر، در شبکه تارهای یک عنکبوت است. انسجام گروهی چهار شاخه «استلزام ضروری»،^{۶۵} «سازگاری»،^{۶۶} «تبیین»^{۶۷} و «مغلوب‌کنندگی یا خنثی‌سازی»^{۶۸} دارد.

۵-۱-۲-۱. استلزام ضروری

استلزام ضروری معنای اکثری انسجام و قدیمی‌ترین معنای آن است. این معنا از انسجام در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم توسط ایده‌آلیست‌های مطلق،^{۶۹} به خصوص اف.اچ. برادلی^{۷۰} و برنارد بوزانکه^{۷۱} مطرح شد. استلزام ضروری به معنای پیوند قطعی میان دو باور است؛ به بیان دیگر، اگر دو باور a و b چنان باشند که با فرض صدق a، کذب b مُحال باشد، گفته می‌شود که a ضرورتاً مستلزم b است، یا ضرورتاً آن را نتیجه می‌دهد.

انسجام به معنای استلزامِ ضروری چنین تعریف می‌شود:
باور p آن گاه با باورهای یک مجموعه انسجام دارد که اگر و فقط اگر، p ضرورتاً
مستلزم هر یک از باورهای آن مجموعه باشد (هر یک از آن‌ها را ضرورتاً نتیجه دهد) و
یا: p لازمۀ ضروری هر یک از باورهای آن مجموعه باشد (نتیجۀ ضروری هر یک از
آن‌ها باشد).

مثال: اگر نظام k از دو باور p و q به شرح زیر پدید آمده باشد:

p. هر ایرانی آسیایی است.

q. بعضی آسیایی‌ها ایرانی‌اند.

گفته می‌شود که p با q انسجام دارد؛ چرا که ضرورتاً آن را نتیجه می‌دهد و q با p
انسجام دارد؛ چرا که نتیجۀ ضروری آن است.

۵-۱-۲-۲. سازگاری

سازگاری معنای اقلایی انسجام است که توسط گروهی از اصحاب حلقۀ وین، مانند کارل
همپل،^{۷۲} در پاسخ به دیدگاه‌های مبنایگروا^{۷۳} موریتس شلرک^{۷۴} بیان شد. سازگاری چنین
تعریف می‌شود:

باور p با مجموعه‌ای از باورها آن گاه انسجام دارد که با هیچ یک از آن‌ها در
تناقض نباشد.

۵-۱-۲-۳. تبیین

انسجام به معنای بهترین تبیین نظری و یلفرد سلارز^{۷۴} در کتاب «علم، ادراک و واقعیت»
و گیلبرت هارمن^{۷۵} در کتاب «تفکر» در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ است.

تبیین پاسخ به چرایی یک پدیده یا بیان علت آن است؛ مثلاً تبیین (علت یا
چرایی) اثر پای یک انسان در یک ساحل، عبور پیشین یک انسان از آنجاست. افت
فشار خون تبیینی برای سرگیجی و حرکت زمین تبیینی برای پیدایش شب و روز است.
گاه می‌توان تبیین‌های مختلفی را برای یک رویداد ارائه کرد که در میان آن‌ها یک تبیین
بهترین است؛ مثلاً در تبیین اثر پای یادشده، افزون بر تبیین پیش‌گفته، می‌توان آن را به

گاوی نسبت داد که کفش‌های انسانی را به او پوشانده و از آن ساحل عبور داده‌اند. از این دو تبیین عبور یک انسان بهترین تبیین است. با توجه به آنچه گذشت، انسجام به معنای تبیین چنین تعریف می‌شود:

باور p آن گاه با مجموعه‌ای از باورها انسجام دارد که به تنهایی، یا به همراه یک یا چند باور، یک یا چند باور را به بهترین صورت تبیین کند و یا به تنهایی و یا به همراه یک یا چند باور مورد تبیین یک یا چند باور، به بهترین صورت واقع شود و یا همزمان هم تبیین کند و هم مورد تبیین قرار گیرد.

مثال: به مجموعه‌ای مرکب از سه باور زیر توجه کنید:

p. دیشب رطوبت هوا از حدِ a افزایش و فشار هوا از میزانِ b تنزل یافت.

q. دیشب باران بارید.

r. امروز سطح معابر و خیابان‌ها خیس است.

در مجموعه‌ی بالا p با مجموعه انسجام دارد؛ چرا که بهترین تبیین برای q است. r با این مجموعه منسجم است؛ چرا که مورد تبیین q، به بهترین صورت است. و q با مجموعه‌ی یادشده انسجام دارد؛ زیرا که بهترین تبیین برای r و در عین حال، به بهترین صورت مورد تبیین p است.

۵-۱-۲-۴. مغلوب‌کنندگی یا خثی‌سازی

این معنا از انسجام که توسط کیت لِرر، معرفت‌شناس معاصر، مطرح شده است، چنین تعریف می‌شود (Lehrer, 1974 & 1992):

گزاره‌ی p با مجموعه‌ی پذیرش‌های^{۷۶} پیشین فاعل شناسایی s آن گاه در انسجام است که p بتواند گزاره‌های رقیب^{۷۷} را مغلوب کند، یا خثی سازد.

همان طور که مشاهده می‌شود، در این معنا از چهار اصطلاح الف. پذیرش، ب. رقابت، ج. مغلوب‌کنندگی و د. خثی‌سازی در تعریف انسجام استفاده می‌شود.

الف. پذیرش

لور در در تعریف سه‌جزئی معرفت از اصطلاح «پذیرش» به جای «باور» استفاده می‌کند. از دیدگاه او معرفت عبارت است از «پذیرش صادقِ موجه» و نه «باور صادقِ موجه». منظور لور از اصطلاح «پذیرش» اعتقاد ورزی به یک گزاره با دو انگیزهٔ حقیقت‌جویی و خطاگریزی است؛ در حالی که «باور» هر اعتقاد ورزی‌ای را شامل می‌شود، چه با انگیزه‌های یادشده باشد و چه غیر آن‌ها. شکل‌گیری باور همیشه ناشی از حقیقت‌جویی و خطاگریزی آدمیان نیست بلکه می‌تواند ریشه در عواملی مانند آرزواندیشی، عادت، غریزه، نیاز و مانند آن‌ها داشته باشد؛ مثلاً می‌شود وجود شانس را آرزواندیشانه باور کرد، اما نمی‌توان آن را پذیرفت. می‌توانیم وجود همهٔ ستارگان را در آسمان باور کنیم، اما نمی‌توانیم بپذیریم؛ چرا که می‌دانیم بسیاری از آن‌ها سال‌ها پیش از میان رفته‌اند و اکنون فقط نور آن‌هاست که به زمین می‌رسد.

ب. رقابت^{۷۸}

از دیدگاه لور هر گزاره مانند p یک یا چند گزارهٔ رقیب دارد. او رقابت را چنین تعریف می‌کند:

گزارهٔ c آن‌گاه برای گزارهٔ p رقیب است که اگر، و فقط اگر، پذیرش p با فرض کذب c معقول^{۷۹} تر از پذیرش p بلفرض صدق c باشد.

به دو گزارهٔ زیر توجه کنید:

p . قلِّعْ اُورست مرتفع‌ترین قلِّعْ زمین است.

c . قلِّعْ دماوند مرتفع‌ترین قلِّعْ زمین است.

گزارهٔ c رقیب p است؛ چرا که پذیرش c با فرض کاذب بودن p معقول تر از پذیرش c با فرض صدق p است.

ج. مغلوب‌کنندگی

اگر بپذیرش گزاره‌ای برای یک فاعل شناسایی «معقول‌تر» از پذیرش رقیبان آن گزاره باشد، گفته می‌شود که آن گزاره «مغلوب‌ساز» رقیبان خود است. در مثال پیشین، اگر

پذیرش p برای یک فاعل شناسایی معقول تر از پذیرش c باشد، در این صورت p مغلوب‌کننده c برای آن فاعل شناسایی است.

د. خنثی‌سازی

لِرر معتقد است که غلبه یک گزاره بر رقیبان خود، گرچه شرط کافی توجیه است، لازم نیست. او معتقد است که بعضی از گزاره‌های رقیب را نمی‌توان با مغلوب‌سازی حذف کرد و آن زمانی است که تعارض گزاره رقیب با گزاره مورد پذیرش، نه مستقیم و بی‌واسطه، بلکه غیرمستقیم و با واسطه است. حذف این گزاره‌ها تنها از طریق خنثی‌سازی رخ می‌دهد. به دو گزاره زیر توجه کنید:

اکنون میزی را روبه‌روی خود می‌بینم.

یکی از چیزهایی که گاهی مردم در خواب می‌بینند، میز است.

پذیرش هر دو گزاره برای من معقول است؛ می‌پذیرم که اکنون میزی را روبه‌روی خود می‌بینم و نیز می‌پذیرم که مردم گاهی میز را در خواب می‌بینند. اما در عین حال، گزاره دوم، به صورتی غیرمستقیم، صدق گزاره اول را به چالش می‌کشد؛ چرا که با فرض صدق گزاره دوم، این امکان مطرح می‌شود که اکنون نیز ممکن است در حال خواب باشم و نه میز واقعی، که خواب میز را، ببینم. در اینجا نمی‌توان برای حذف گزاره دوم از غلبه گزاره اول بر آن سخن گفت؛ چرا که پذیرش هر دو گزاره برای من، به یکسان، معقول است و مغلوب‌کنندگی زمانی مطرح می‌شود که یکی از دو گزاره از معقولیت کمتری نسبت به دیگری برخوردار باشد. در اینجا لِرر از مفهوم «خنثی‌سازی» استفاده می‌کند: می‌توان به گزاره رقیب (گزاره دوم) گزاره‌ای خنثی‌ساز اضافه کرد تا اثر آن را خنثی کند به این معنا که با عطف شدنش به آن گزاره تعارض غیرمستقیم آن را با گزاره اصلی (گزاره اول) از میان ببرد.

لِرر خنثی‌سازی را چنین تعریف می‌کند:

اگر گزاره c رقیب گزاره p باشد، گزاره n آن‌گاه خنثی‌ساز c است که اگر، و فقط اگر، به c عطف شود، گزاره مرکب پدیدآمده از معقولیت همسانی با c برخوردار باشد و با p رقیب نباشد.

در مثال پیش‌گفته، گزاره «اکنون خواب نمی‌بینم»، خنثی ساز گزاره «یکی از چیزهایی که گاهی مردم در خواب می‌بینند، میز است» است. از عطف خنثی ساز یاد شده به گزاره اخیر گزاره زیر پدید می‌آید:

«یکی از چیزهایی که گاهی مردم در خواب می‌بینند، میز است، اما من اکنون خواب نمی‌بینم».

گزاره مرکب بالا، اولاً از معقولیت همسانی با گزاره «یکی از چیزهایی که گاهی مردم در خواب می‌بینند، میز است»، برخوردار است و ثانیاً، برای گزاره «اکنون میزی را روبه‌روی خود می‌بینم» نیز رقیب نیست.

همان‌طور که در بخش‌های پیشین مشاهده شد لِرر اصطلاحات کلیدی خود، مانند رقابت، خنثی‌کنندگی و مغلوب‌سازی را با اصطلاح «معقولیت» تعریف می‌کند. گرچه اصطلاح اخیر از اصطلاحات تعریف‌ناپذیر یا اولی^{۸۰} نظام معرفتی لِرر محسوب می‌شود، در عین حال، لِرر «احتمال صدق»^{۸۱} را مهم‌ترین رکن معقولیت برمی‌شمرد. برای فاعل شناسایی S یک گزاره، آن‌گاه از گزاره‌های رقیب معقول‌تر است که بر مبنای گزاره‌های پذیرفته‌شده پیشین خود، احتمال صدق آن گزاره را از گزاره‌های رقیب بیشتر بداند.

۲-۵. نظریه‌های برون‌گروی

برون‌گروی دو نظریه مهم «وثاقت‌گروی»^{۸۲} و «طبیعت‌گروی»^{۸۳} دارد:

۱-۲-۵. وثاقت‌گروی

اشکالات توجیه درون‌گروانه جمعی از معرفت‌شناسان را در نیمه دوم قرن بیستم به پذیرش برون‌گروی در توجیه وادار ساخت. مهم‌ترین شاخه برون‌گروی «وثاقت‌گروی» است.

بر مبنای وثاقت‌گروی، دسترسی فاعل شناسایی به توجیه (دلیل یا مبنای باور) شرط حصول معرفت نیست (لازم نیست که فاعل شناسایی بتواند به سود باور خود دلیلی اقامه کند) بلکه شرط حصول معرفت آن است که باور از طریق فرایند

روان‌شناختی اطمینان‌بخشی پدید آمده باشد. باوری که ناشی از فرایندی نامطمئن، مانند حدس، آرزواندیشی، استدلال نادرست و... باشد، از دید وثاقت‌گروان ناموجه است، اما باوری که حاصل فرایندی اطمینان‌بخش، مثلاً ادراک حسی، درون‌بینی، استدلال درست و... باشد موجه است؛ چه فاعل شناسایی از این فرایند آگاه باشد و چه نباشد. به بیان دیگر، آنچه در وثاقت‌گروی به توجیه یک باور می‌انجامد، چگونگی پیدایش آن باور است و نه توان فاعل شناسایی در اقامه دلیل به سود آن باور.

فاعل شناسایی s در باور به گزاره p آن گاه موجه است که اگر، فقط اگر، باور p از طریق فرایند روان‌شناختی اطمینان‌بخشی به دست آمده باشد.

از دیدگاه وثاقت‌گروان فرایند اطمینان‌بخش فرایندی است که در بیشتر موارد به باورهای صادق بیانجامد. ادراک حسی فرایندی مطمئن است؛ چرا که فرآورده آن عمدتاً باورهای صادق است و آرزواندیشی نامطمئن است؛ زیرا حاصل آن، بیشتر، باورهای کاذب است.

از آنجا که توجیه یک باور مبتنی بر فرایند روان‌شناختی مطمئنی است که سبب پیدایش آن باور و یا بقای آن است، بنابراین، باور به یک توتولوژی نیز، اگر حاصل چنین فرایندی نباشد، معرفت محسوب نمی‌شود.

۵-۲-۲. طبیعت‌گروی بنیادین

طبیعت‌گروی بنیادین رویکردی جدید به معرفت‌شناسی و در تقابل با معرفت‌شناسی سنتی است. این رویکرد برای اولین بار توسط کواین در سخنرانی معروفش در سال ۱۹۶۹ با عنوان «معرفت‌شناسی طبیعی شده»^{۸۴} مطرح شد. کواین در این سخنرانی معرفت‌شناسی سنتی و به خصوص نظریه مبنای‌گروی سنتی را مورد نقد جدی قرار می‌دهد. او معتقد است که فیلسوفان پیشین مانند دکارت معرفت‌شناسی را نوعی نظریه‌پردازی می‌دانند که بر مبنای آن انسان می‌تواند به باورهای معقول از جهان اطراف خود دست یابد، از دیدگاه آنان معرفت‌شناسی مستقل از علوم تجربی و مقدم بر آن است. از این رو، در غیاب نظریه‌های معرفت‌شناختی نمی‌توان هیچ نظریه‌پردازی‌ای در علوم تجربی داشت.

کواین وظیفه‌گرویی معرفت‌شناختی و به تبع آن درون‌گرویی را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد و از نوعی برون‌گرویی تندروانه دفاع می‌کند. او معرفت‌شناسی را دانشی مستقل از علوم تجربی، مقدم بر آن و پاسخگو به پرسش‌های بنیادین آن نمی‌داند بلکه آن را نوعی علم تجربی، و به طور خاص، شاخه‌ای از روان‌شناسی تجربی معرفی می‌کند. کواین معتقد است کار معرفت‌شناسی توصیف^{۸۵} است و نه توصیه^{۸۶}؛ به بیان دیگر، معرفت‌شناسی، مانند روان‌شناسی شناختی، به بررسی توصیفی از رابطه‌ای می‌پردازد که میان تحریک حواس به عنوان علت و باورهای انسان به عنوان معلول وجود دارد. از دیدگاه کواین تنها راه شناخت عالم خارج تجربی‌حسی از آن است، از این رو، از دیدگاه او معرفت‌شناسی به تجربه‌گرایی فروکاسته می‌شود.

طبیعت‌گرویی بنیادین دو تفاوت عمده با وثاقت‌گرویی دارد: اول اینکه در وثاقت‌گرویی باور صادق آن‌گاه معرفت است که حاصل فرایندی اطمینان‌بخش باشد. این فرایند می‌تواند ادراک حسی، استدلال معتبر، درون‌بینی و یا هر فرایند مطمئن دیگری باشد، در حالی که در طبیعت‌گرویی تنها فرایند مطمئن ادراک حسی است؛ دیگر اینکه طبیعت‌گرویی بنیادین شاخه‌ای از علوم تجربی محسوب می‌شود، در حالی که وثاقت‌گرویی مانند نظریه‌های توجیه معرفت‌شناسی سنتی مستقل از علوم تجربی و مقدم بر آنان است.

بر طبق آنچه گفته شد، می‌توان دسته‌بندی‌ای را از انواع نظریه‌های توجیه مطابق با صفحه بعد ارائه داد.

رابطه و نسبت باور با اراده

ناراده گروی

اراده گروی

ناوظیفه گروی

وظیفه گروی

برون گروی

بینه جویی

طبیعت گروی بنیادین

وفاق گروی

درون گروی

انسجام گروی

مبنا گروی

انسجام به معنای مغلوب کنندگی
یا خنثی سازی

انسجام به معنای
تبیین

انسجام به معنای
سازگاری

انسجام به معنای
استلزام ضروری

مبنا گروی خطا پذیر

مبنا گروی
خطانا پذیر (سستی)

جدید

باستانی - قرون وسطایی

یادداشت‌ها

1. knowledge
2. true justified belief
3. tripartite definition (analysis)
4. common sense
5. volitionalism
6. non -volitionalism
7. belief
8. free will

۹. David Hume (۱۷۱۱-۱۷۷۶)، فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی

10. Alvin Goldman

۱۱. Alvin Plantinga (۱۹۳۲-)، معرفت‌شناس و فیلسوف دین آمریکایی

۱۲. Rene Descartes (۱۵۹۶-۱۶۵۰)، فیلسوف فرانسوی و پدر فلسفه جدید غرب

۱۳. John Locke (۱۶۳۲-۱۷۰۴)، فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی

۱۴. William Kingdon Clifford (۱۸۴۵-۱۸۷۹)، ریاضیدان و فیلسوف علم

۱۵. William James (۱۸۴۲-۱۹۱۰)، فیلسوف و روان‌شناس آمریکایی

۱۶. Roderick M. Chisholm، معرفت‌شناس معاصر آمریکایی

17. direct volitionalism
18. indirect volitionalism
19. global
20. local

۲۱. (evidence)، دلیل صدق باور را بیینه گویند. در بخش‌های بعد در باره ماهیت بیینه سخن

خواهیم گفت.

۲۲. Soren Kierkegaard (۱۸۱۳-۱۸۵۵)، فیلسوف، الیه‌دان و عارف دانمارکی و پدر فلسفه

اگزیستانسیالیزم.

23. act
24. the ethics of belief
25. deontological
26. non-deontological
27. lucky guess
28. deontological justification
29. non- deontological justification
30. moral justification
31. moral duty or obligation
32. evidence
33. evidentialism

34. ground
35. reason
36. Ernest Sosa
37. basic belief
38. Van Cleve
39. transmission of justification
40. generation of justification
41. internalism
42. externalism
43. accessibility
44. strong
45. weak

۴۶. St. Thomas Aquinas (۱۲۲۵-۱۲۷۴)، فیلسوف و الاهدان معروف مسیحی

۴۷. Bertrand Russell (۱۸۷۲-۱۹۷۰)، ریاضیدان و فیلسوف انگلیسی

۴۸. Keith Lehrer، استاد فلسفه در دانشگاه آریزونا، آمریکا

49. foundationalism
50. coherence
51. basic beliefs
52. non - basic beliefs
53. self evident beliefs
54. evident to senses
55. incorrigible belief
56. ancient - medieval classical foundationism
57. modern classical foundationalism

۵۸. Thomas Reid (۱۷۱۰ - ۱۷۹۶)، فیلسوف اسکاتلندی و شاگرد هیوم که «ظرف شکاکیت»

او را نقد می‌کند.

59. D. M. Armstrong
60. William Alston
61. Robert Audi
62. moderate or minimal foundationalism
63. reciprocal relation
64. self justified
65. necessary implication
66. consistancy
67. explanation
68. beating or neutralizing
69. absolute idealists

۷۰. Francis Herbert Bradley (۱۸۴۶-۱۹۲۴)، فیلسوف ایده‌آلیست انگلیسی

۷۱. Francis Bernard Bosanquet (۱۸۴۸-۱۹۲۳)، فیلسوف ایده‌آلیست انگلیسی

۷۲. Carl Gustav Hempel (۱۹۰۵-)، فیلسوف علم آلمانی، عضو انجمن فلسفه تجربی (بعدا: فلسفه علمی) برلین

۷۳. Friedrich Albert Moritz (۱۸۸۲-۱۹۳۶)، فیزیکدان و فیلسوف علم فیزیک و بنیانگذار حلقه وین

74. Wilfred Sellars

75. Gilbert Harman

76. acceptance

77. competitors

78. competition

79. reasonable

۸۰. در یک نظام معرفتی نمی‌توان هم‌ه اصطلاحات را تعریف کرد چرا که مستلزم دور یا تسلسل است. از این رو، یک یا چند اصطلاح با عنوان اصطلاحات تعریف ناپذیر یا اولیه (undefinable or primitive terms) معرفی شده و بقیه اصطلاحات با کمک آن‌ها تعریف می‌شوند.

81. truth probability

82. reliabilism

83. naturalism

84. Epistemology Naturalised

85. description

86. prescription

کتابنامه

- Chisholm, Roderick, M. (1977), *Theory of Knowledge*, Prentice- Hall, Inc., Englewood, Cliffs, U.S.A.
- Feldman, R (1992), "Evidence", in: Jonathan Dancy & Ernest Sosa (ed), *A Companion to Epistemology*, U.K: Basil Blackwell Ltd.
- Lehrer, Keith (1992), *Theory of Knowledge*, London: Routledge.
- Lehrer, Keith (1974), *Knowledge*, London: Oxford University Press.
- Plantinga, Alvin (1975), "Religious Belief Without Evidence", in: Pojman, Louis, *Philosophy of Religion: An Anthology*, U.S.A.: Wadsworth Publishing Company.